

مکتب تاریخ نویسی ملوک نیمروز؛

روش و بینش در متون تاریخی سیستان

دکتر منصور صفت گل

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱۱۳ تا ۱۳۲)

چکیده:

پژوهش‌ها و بررسی‌های علمی دربارهٔ سیستان و تاریخ آن، پیشینه‌ای طولانی دارد. در این پژوهش‌ها، شماری از منابع مربوط به جنبه‌های گوناگون تاریخ، فرهنگ و تمدن ایرانی در سیستان شناسایی و تعدادی از آنها منتشر شده‌اند. با این همه، هنوز شماری از منابع مربوط به این منطقه وجود دارند که شناسایی و بررسی نشده و یا اینکه نشر نیافته‌اند. از خلال پژوهش‌های تاریخی، آشکار می‌گردد که تا پیش از تجزیهٔ سیستان در اواخر قرن ۱۳ ه.ق. / ۱۹ م. نظام سیاسی ریشه‌دار محلی در این منطقه برقرار بوده است که پس از فرمانروایی صفاریان بر ایران، با عنوان "ملوک نیمروز" شناخته می‌شده‌اند؛ از بررسی متون تاریخی مربوط به ملوک نیمروز برمی‌آید که نوعی رسم یا سنت تاریخ نویسی در دستگاه آنان وجود داشته است؛ دو کتاب تاریخ سیستان و *احیاء الملوک*، بدین سنت تعلق دارند. اینک و در پی جستجوهای جدید، نمونه‌ای دیگر از متون تاریخی ملوک نیمروز به نام *شجرة الملوک* معرفی و بررسی می‌شود که می‌توان آن را آخرین نمایندهٔ رسم تاریخ نویسی ملوک نیمروز به شمار آورد. پژوهش کنونی با طرح نظریهٔ سنت تاریخ نویسی ملوک نیمروز، در صدد است تا نشان دهد که آغاز تاریخ نویسی فارسی در ایران بعد از اسلام، احتمالاً با این سنت در سیستان پیوند داشته است. در عین حال این پژوهش می‌کوشد تا ضمن بررسی سه متن متعلق به این سنت، روش و بینش حاکم بر آنها را نیز ارزیابی کند.

واژه‌های کلیدی: تاریخ نویسی، صفاریان، ملوک نیمروز، سیستان،

شجرة الملوک.

مقدمه:

تاریخ نویسی در ایران و به ویژه تاریخ نویسی محلی، هنوز چنانکه باید به صورتی جدی و روشمند بررسی نشده است. البته این سخن به معنای نادیده گرفتن شمار فراوانی از پژوهش‌های مربوط به تصحیح و نشر متون تاریخی و تاریخ محلی و با پژوهش‌های منفرد و پراکنده درباره این موضوع نیست. روشن است که پژوهشگران تاکنون متن بسیاری از تواریخ محلی را تصحیح و چاپ کرده‌اند و برخی پژوهشگران نیز درباره پاره‌ای از این متون، بررسی‌های ارزشمندی انجام داده‌اند. با این همه جریان تاریخ‌نویسی محلی در بستر تحوّل تاریخی آن در ایران، هنوز موضوع یک بررسی همه جانبه و روشمند قرار نگرفته است تا زوایای گوناگون آن از دیدگاه روش و بینش مورد پژوهش قرار گیرد. به نظر می‌رسد بدون بررسی متون تاریخی محلی، پژوهشی همه جانبه درباره تاریخ ایران، ناممکن است و تنها به باری تواریخ محلی است که می‌توان خلأ آگاهی‌های مربوط به حیات جامعه در نواحی گوناگون ایران را پر کرد و تصویری نسبتاً جامع‌تر از روند تحوّل تاریخی جامعه ایرانی، عرضه داشت.

سنت تاریخ‌نویسی محلی در ایران، دیرپا و ریشه‌دار بوده است؛ این دیرپایی و ریشه‌داری، خود مبتنی بر وجود روندی غنی از جریان فرهنگی و علمی در ایران به شمار می‌رود. انگیزه‌های گوناگونی، مورخان محلی‌نویسی را بر آن می‌داشت تا رویدادهای شهر یا ایالت و یا ولایت خویش را ثبت کنند؛ این انگیزه‌ها ممکن است سیاسی، سلسله‌ای، خاندانی و یا ناشی از دلبستگی‌های عاطفی و دینی باشد. به هر ترتیب، همین انگیزه‌ها، هر چه باشد، سبب شده است تا جزئیات مربوط به رویدادهای سلسله‌ای محلی، آگاهی‌هایی مربوط به خاندانها و طبقات اجتماعی، مناسبات هر شهر با دیگر شهرها و حتی حکومت مرکزی و نیز آگاهی‌های اقلیمی و اقتصادی یک محل، ثبت و تألیف شوند. دستاورد چنین اهتمامی، اینک، به صورت شمار فراوانی از تواریخ محلی در ایران در دسترس پژوهشگران قرار گرفته و هنوز نیز اینجا و آنجا، متونی ناشناخته، یافت می‌شوند که گاه به صورت انتقادی نشر می‌یابند.

سيستان نيز با قدمت و نقش آفريني خويش در تاريخ سياسي ايران، از کهن ترين روزگاران تا دوران معاصر، از اين روند برکنار نبوده است. با توجه به تاريخ کهن و نيز با در نظر داشتن نقش فرهنگي و تمدني سيستان در زمينه ادبيات فارسي در ايران پس از اسلام، به نظر مي رسد مي توان ريشه هاي پيدايش تاريخ نويسي فارسي در ايران پس از اسلام را نيز در تاريخ نويسي محلي سيستان جستجو کرد. به دليل استمرار سنت سياسي و سلسله اي در سيستان تا دوره معاصر، روند تاريخ نويسي محلي نيز در آنجا برقرار بوده و همچنان که در همين پژوهش مورد بررسي قرار مي گيرد، ملوک نيمروز يا فرمانروايان سيستان در دوره هاي گوناگون حيات سياسي اين سرزمين، دلبسته ثبت مآثر خانداني و رویدادهای سلسله اي و اوضاع عمومي سيستان بوده اند. اين امر، زمينه را براي بررسي سنت تاريخ نويسي محلي سيستان با عنوان مکتب تاريخ نويسي ملوک نيمروز فراهم مي آورد؛ روندی که هم دستيابی به ویژگی های بومي و هم فرا بومي را در پی خواهد داشت.

ملوک نيمروز؛ استمرار سنت سياسي در سيستان

در تاريخ سياسي ايران، سيستان جايگاهي ويژه داشته و اين ویژگی به خصوص در پی دگرگوني های سياسي در ايران پس از اسلام، بيشتر قابل بررسي است. از دیدگاه تاريخ سلسله اي در ايران پس از اسلام، تکاپوی سياسي در سيستان به دو بخش عمده تقسيم مي گردد: بخش يکم، بيشتر به تاريخ سياسي سيستان در قرون نخستين اسلامي پيوند مي يابد. در اين دوره، سيستان کانون تکاپوهای سياسي و جنبش های ضد خلافت به شمار مي رفت؛ مهم ترين جلوه اين تکاپو، برآمدن صفاريان سيستان و شکل گيري نخستين سلسله ايراني پس از اسلام در شرق ايران بود و اين دوره تا برآمدن غزنويان ادامه يافت.

بخش دوم، شامل تحولات سياسي سيستان، پس از برافتادن صفاريان مي شود. در اين دوره، سيستان آن اهميت کانوني پيشين خود را از دست داد و با برآمدن سلسله های

قدرتمندی چون غزنویان تا صفویان، بیشتر تحت الشعاع رفتار سیاسی این سلسله‌ها قرار گرفت. بر خلاف دوره نخست که سیستان، مرکز اصلی تکاپوی سیاسی در ایران بود، در دوره دوم، این تکاپو، محلی و درونی گردید. دستاورد این دگرگونی، ظهور یک سنت سیاسی در سیستان بود که در متون تاریخی (سهاج سراج، ۲۷۵) از آن به عنوان فرمانروایی ملوک نیمروز یاد شده است. دوره فرمانروایی ملوک نیمروز بر سیستان از غزنویان تا نیمه‌های سلطنت ناصرالدین شاه قاجار ادامه یافت. در دوران سلطنت قاجاریان، ملوک نیمروز، رفته رفته قدرت سیاسی و نفوذ اجتماعی و اقتصادی خویش را از دست دادند و سرانجام با برگماری خاندان علم به عنوان حاکم سیستان، تقریباً از صحنه سیاسی سیستان به کنار رفتند و محشمان حشمت از دست داده‌ای شدند که در کنار سایر خوانین و سرداران محلی قرار می‌گرفتند.

تاریخ سیاسی صفاریان و ملوک نیمروز مستقلاً در متون تاریخی ملوک نیمروز و نیز دیگر منابع تاریخی ایران به تفصیل، ثبت و در سالهای اخیر، تحولات تاریخی سیستان، طی دوران مذکور، توسط پژوهشگران معاصر بررسی شده است. باسورث در پژوهش اخیر خویش، (The Saffarids of Sistan and the Maliks of Nimruz) تاریخ سیاسی صفاریان و ملوک نیمروز را تا سال ۹۴۹ هـ.ق یعنی، دوران فرمانروایی شاه تهماسب یکم صفوی بررسی کرده و در پژوهشی دیگر، همین دوران و ادامه آن تا سال ۱۱۴۸ هـ.ق. که پایان رسمی فرمانروایی صفویان بود، مورد بررسی قرار گرفته است. (نک، دهمرده، ملوک سیستان) در مقاله حاضر، ضمن بررسی متون اولیه تاریخ‌نویسی ملوک نیمروز، متن ناشناخته‌ای که برای بررسی تحولات سلسله‌ای سیستان و ملوک نیمروز، اهمیتی اساسی دارد، معرفی و بررسی می‌شود.

تاریخ سیستان؛ از نخستین آثار تاریخ‌نویسی ملوک نیمروز

اگر به تألیف متون تاریخی به مثابه تکاپویی برای ثبت جنبه‌های مختلف حیات سیاسی و اجتماعی توجه شود، می‌توان پنداشت که یکی از عوامل اصلی ظهور چنین

متونی، دلبستگی سلسله‌ها و خاندان‌های حاکم برای ثبت مآثر خاندانی و سلسله‌ای بوده است؛ این امر، انگیزه‌ای نیرومند برای پشتیبانی آنان از تألیف متون تاریخی بود. با در نظر داشتن این مقدمه، همچنین می‌توان محتمل دانست که صفاریان، طی دوره فرمانروایی خود بر سیستان و بخش‌های عمده‌ای از ایران، به این موضوع توجه کرده‌اند. درباره‌ی توجه صفاریان به فعالیت‌های فرهنگی و ادبی، تاکنون سخن، بسیار گفته شده است که انعکاس آن را در متون تاریخ ادبیات و نیز منابع معاصر صفاریان و پس از آن می‌توان دید؛ با این همه، درباره‌ی دلبستگی آنان به تألیف متون تاریخی، تاکنون بررسی جدی و همه‌سویه‌ای صورت نگرفته است. نخستین متن تاریخ سیستان؛ یعنی، تاریخی که توسط مؤلفی گمنام فراهم آمده، دست کم، تاریخ تألیف اولیه سال ۴۴۵ ه.ق را داراست و این سال، دوران فرمانروایی سلجوقیان و افول قدرت صفاریان بوده است. با توجه به مطالب مذکور و چنانکه بهار نیز به درستی مطرح کرده، می‌توان پنداشت که تاریخ سیستان، متنی کهن است (بهار، ح ۵ط) و این سخن او که تاریخ سیستان را «دو یا سه نفر به نوبت نوشته‌اند» (همان، ر)، بایسته بررسی بیشتر است و به نظر می‌رسد، می‌توان آن را دستاورد توجه ملوک صفاری، حتی در دوره کم‌رنگ شدن نقش سیاسی آنان از دوران غزنویان به بعد، دانست. گرچه در متن کتاب تاریخ سیستان، اشاره‌ای آشکار به پشتیبان تألیف آن نمی‌شود، اما با توجه به همزمانی تألیف بخش اصلی کتاب با دوران حکومت محلی تاج الدین ابوالفضل نصر در سیستان (۴۲۹-۴۶۵ و ۴۲۵-۴۲۱ ه.ق.) (بهار)، که در میانه‌ی گیرودار سلجوقیان، گرفتار آمده بود، گمان من این است که می‌توان تاریخ سیستان را متنی کهنتر از این دوران و نشانه‌ی توجه ملوک پیشین صفاری به ثبت مآثر خاندانی آنان دانست؛ در عین حال می‌توان آن را نتیجه‌ی توجه ملوک نیروزی در زمانه افول قدرت سیاسی آنان در نظر گرفت. بهار به درستی حدس زده است که با توجه به نشانه‌های قدمت متن، «شاید این کتاب چند بار تألیف شده؛ یکی در عصر یعقوب لیث و عمرو لیث و دیگر در عصر خلف بن احمد و غلبه سلطان محمود غزنوی و دیگر در عصر طغرل سلجوقی و دیگر در حدود ۷۲۵ (ق) که پایان کتابست.» (بهار،

ی) اگر چنین باشد، نظریهٔ مربوط به مکتب تاریخ نویسی ملوک نيمروز که موضوع پژوهش حاضر است، بیشتر تقویت می‌گردد و به نظر می‌رسد بر خلاف مشهور که تاریخنامه طبری یا ترجمه و تألیف بلعمی و دیگران از تاریخ طبری را نخستین متن تاریخی ایران پس از دورهٔ اسلامی بر می‌شمارند، می‌بایست صفاریان را نیز نخستین مشوقان و حامیان تألیف متون تاریخی در ایران پس از اسلام به شمار آورد. این سخن، زمینه‌ای را برای بررسی بیشتر دربارهٔ مکتب تاریخ نویسی ملوک نيمروز فراهم می‌آورد و متون نوشته شده بعدی در این روند نیز مؤید وجود چنین سنتی در سیستان تا روزگار معاصر است.

به نظر می‌رسد این متن را که بر اساس متون پیش از خود فراهم آمده است، می‌توان نخستین و در دسترس‌ترین تکاپوی تاریخ نویسی ملوک نيمروز به شمار آورد. پس از چاپ بهار از تاریخ سیستان، پژوهشگران دربارهٔ آن تحقیقاتی صورت داده (سجادی، ۲۲۳:۲۱۷) و یا به دیگر نسخه‌های آن در گرجستان و مقایسهٔ اختلافات آن با چاپ بهار پرداخته‌اند. (گیونابلی، ۲۷۹:۲۲۲)

احیاء الملوك؛ ادامهٔ رسم تاریخ نویسی ملوک نيمروز

پس از تألیف تاریخ سیستان و تا روزگار فرمانروایی صفویان، پا به پای آشفنگیهای پس از مغولان، رسم تاریخ نویسی ملوک نيمروز، گویا ادامه نیافت، اما در روزگار صفویان و در پی دگرگونیهای سیاسی در ایران و نیز ملاحظات مربوط به پیوندهای ایران با سلطنت هندوستان و نیز منبأه اوزبکان، سیستان و خاندانهای بومی آن، بار دیگر اهمیت یافتند. در این دوره تکاپوی ملوک سیستان برای احیای قدرت سیاسی، آنان را در پیوندی نزدیک با سیاست شرفی دولت صفوی قرار داد. در هنگامهٔ همین تکاپوها بود که بازی دیگر، تاریخ سیستان و ملوک آن مورد توجه قرار گرفت. دستاورد این توجه، تألیف کتاب احیاء الملوك توسط عضوی از خاندان ملوک نيمروز به نام ملک شاه حسین سیستانی بود. این متن را می‌توان نمایندهٔ ادامهٔ رسم تاریخ نویسی ملوک سیستان در

عهد صفویان به شمار آورد.

در میان آثار تاریخ نگاری روزگار صفویان، احیاءالملوک از این رو اهمّیت دارد که بیشتر درباره سیستان است. در دیگر آثار تاریخ نگاری این روزگار، چه آثاری که جنبه همگانی تر برای این دوره دارند و چه آنهایی که صرفاً به رویدادهای روزگار یک فرمانروای صفوی می پردازند، اشاره های مربوط به سیستان نارسا و کم است.

بنابراین، احیاءالملوک که نمایانگر ادامه سنت تاریخ نگاری ملوک سیستان به شمار می رود، برای سیستان شناسی اهمّیت ویژه دارد. این ادعا که ملوک نیمروز، همواره سنت تاریخ نویسی داشته اند از متن احیاءالملوک و نوشته های ملک شاه حسین نیز بر می آید. گذشته از کتاب تاریخ سیستان، ملک شاه حسین سیستانی، نویسنده احیاءالملوک از چند کتاب یاد می کند که باز تأییدی بر ادعای سنت تاریخ نویسی ملوک سیستان است. (احیاءالملوک، ۲)

ملک شاه حسین کتاب خویش را در یک مقدمه، سه فصل و یک خانمه تنظیم کرده که از این بین، بخشی از فصل دوم و فصل سوم و به ویژه، خانمه کتاب که خود زیست نامه اوست، از دیدگاه سیستان شناسی و تاریخ نگاری ایرانی، اهمّیت دارند. او در مقدمه آگاهی هایی درباره ملوک سیستان به دست می دهد. شیوه او در گزارش ملوک سیستان، بدین گونه است که از ملک جلال الدّین محمود خان که در روزگار او والی سیستان بوده، آغاز می کند. ملک جلال الدّین در سال ۱۰۰۸ ه.ق. / ۱۶۰۰ م. حاکم سیستان شد. (نجم، ۳۲۸) وی بر این نکته تأکید دارد که ملوک سیستان از نسل عمرولیث صفّاری هستند. (سیستانی، ۲۰) این ادعا در دیگر منابع عصر صفوی و از سوی مورّخان صفوی نیز بیان شده است. (غفاری قزوینی، ۹۸) ملک شاه حسین بیشتر آگاهی های خویش درباره سیستان کهن را از تاریخ سیستان گرفته است، اما گزارش های همزمان او، از دیدگاه تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران و سیستان، بسیار پرارزش است. او گذشته از رویدادهای سیاسی مربوط به ملوک سیستان، به رویدادهای طبیعی مانند سیل و قحط سالی و ویرانی های ناشی از ریگ روان نیز اشاره می کند. (نک: سیستانی، ۱۳۳)

آخرین بخش احیاء الملوک، در برگیرنده زندگی نامه ملک شاه حسین سیستانی است. در واقع، این بخش، هم از دیدگاه تاریخ ایران و هم از لحاظ روش شناسی تاریخی، اهمیت دارد. شمار زندگی نامه های برجا مانده از عصر صفوی، آن هم زندگی نامه هایی که خود زیست نامه نگاری باشند، چندان زیاد نیست، اما اثر ملک شاه حسین، یکی از این شمار است. زندگی نامه ملک شاه حسین، رویدادهای زندگی او تا ۱۰۲۸ ه.ق. / ۱۶۱۹ م. را در بر می گیرد؛ او طی آن به شرح سفرها و رویدادهایی که برای خانواده او، سیستان و ملوک آن روی داده می پردازد و نکته های جالبی از زندگی اجتماعی سیستان را طی آن بازگو می کند. ملک شاه حسین، بار دیگر در آخرین بخش کتاب خویش، یادی از تاریخ نگاری می کند و گوشه ای از دیدگاه همگانی درباره تاریخ را بیان می دارد؛

«اگر چه در این بازار که متاع هنر از بی رواجی به نقاب اختفاء چهره پوشیده، تحریرات حکمت علمی و عملی را نمی خوانند تا به وقایع و حوادث تاریخ چه رسد، خصوصاً، تاریخ حال سیستان و سیستانیان را که خواهد خواند؟ دوستان را کی فرصت به مطالعه این حالات است؟» (همان، ۲۵۲، ۲۵۱)

از دیدگاه تاریخ نویسی ایران در عصر صفوی، آگاهی هایی که به اندکی از آنها اشاره شد، هم برای نگارش تاریخ سیستان و هم برای نگارش تاریخ ایران، اهمیت زیادی دارند. احیاء الملوک برای تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران و همچنین سیستان اهمیت دارد. گذشته از آن، شناسایی مکان های جغرافیایی و شهرهای معروف سیستان نیز از این راه ممکن می شود. نکته مهمی که از توصیف احیاء الملوک از زندگی سیستانیان در این دوران، استنباط می گردد، همگانی بودن زندگی قلعه نشینی در سیستان است همچنین، وی در جاهای مختلف، به قلمرو سیستان و نواحی اطراف آن و نیز دامنه اقتدار ملوک سیستان اشاره می کند و اشاره های او به اوضاع بلوچستان نیز کم نظیر است، زیرا خود او، چندی، برای یک مأموریت، در بلوچستان به سر برده بود. (همان، ۳۱۷)

شجره الملوك؛ استمرار سنت تاريخ نویسی ملوک نيمروز

برای مدت های طولانی پس از تألیف احیاء الملوك و تحت تأثیر دگرگونی های سیاسی و فرهنگی، سيستان نیز دگرگونه شد. ملوک نيمروز در این دوران گرچه از دعاوی سلسله ای خویش دست برداشتند اما به سختی، محدود شدند و چنین به نظر می رسد که تحت تأثیر گسترش قدرت دولت مرکزی، از اقتدار محلی آنان به نحو چشمگیری کاسته شد. به نظر می رسد، این رویه بر رفتار سیاسی ملوک در قبال پایتخت، تأثیر گذاشت. ملوک نيمروز در عین وفاداری به دولت مرکزی و عمل سیاسی و فرهنگی در چارچوبه تاریخ فراگیر ایران، بیشتر دلبسته آن بودند تا استقلال عمل داخلی آنان نیز از سوی پایتخت به رسمیت شناخته شود؛ دربار صفوی نیز به دلیل اهمیت جغرافیایی منطقه سيستان، مخصوصاً به عنوان واسطه ایران با هندوستان، گاه به تمایلات ملوک، پاسخ مثبت می داد؛ در دوران پس از شاه عباس یکم، روزگار شاه عباس دوم را می توان نقطه اوج این رفتار سیاسی خردمندانه ارزیابی کرد و همین امر، منجر به تثبیت قدرت صفویان در شرق ایران و بازپس گیری قندهار در این عهد شد.

شاید از دوران شاه سلیمان به بعد بود که رویه های سیاسی دولت صفوی به ویژه در قبال شرق ایران، رفته رفته از موضع خردمندانانه پیشین فاصله گرفت و همین امر، سبب پدیدار شدن شرایط تازه سیاسی در سيستان شد که تأثیر آن را می توان در بازیگری سيستانیان در رویدادهای دوران سقوط صفویان دید. شاید نوعی سرخوردگی ناشی از رفتار پایتخت در قبال سلسله های بومی و از جمله، ملوک نيمروز، زمینه دلسردی از آن و بنابراین، نداشتن انگیزه لازم برای پشتیبانی از دولت صفوی را باعث گردید.

ملوک نيمروز گرچه در شرایط حساس دوران سقوط کوشیدند، تا حد امکان از سقوط صفویان جلوگیری کنند اما باز، رفتار دور از خردمندی پایتخت، زمینه بی انگیزگی را در آنان تقویت می کرد. دستاورد این رویه ها، دگرگونه شدن شرایط سیاسی، سقوط اصفهان و هرج و مرج و آشفتگی پس از آن بود. آشفتگی که در دوران افشاریان نیز ادامه یافت و عملاً، ثبات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی سيستان را طی این دوره و در سراسر

سده دوازدهم هجری قمری برهم زد. این آشفتگی، سنت تاریخ‌نویسی ملوک نیمروز را برای مدتی که نسبتاً طولانی نیز بود، دچار رکود کرد، رکودی که حتی در دوره احیای کوتاه مدت که قدرت ملوک نیمروز در چهره سلطنت ملک محمود سیستانی در شرق ایران (۱۱۳۹-۱۱۳۴ ه.ق.) برطرف نشد. از آنجا که ملک محمود، سلطنتی کوتاه داشت و در همین مدت کوتاه نیز بیشتر درگیر فعالیت‌های جنگی بود، متنی مستقل درباره او و یا به سفارش او که رویدادهای این دوران را در برداشته باشد، تألیف نشد. تاکنون همه اطلاعات موجود درباره ملوک نیمروز و مخصوصاً رویدادهای عهد ملک محمود سیستانی توسط مورّخان نوشته شده که از دیدگاه افشاریان بدان پرداخته‌اند.

ملوک نیمروز طی سده ۱۲ ه.ق / ۱۸ م. و در نخستین سال‌های فرمانروایی قاجاریان در عمل، درگیر آشوب و آشفتگی محلی و منطقه‌ای شدند؛ این آشفتگی به ویژه پس از مرگ ملک محمود سیستانی، بیشتر نمایان گردید. نادرشاه ضمن توجه به ملوک نمی‌توانست دعاوی سلسله‌ای آنان را برتابد و نکته قابل توجه این است که از همین منطقه سیستان، شورش جدی بر ضد او آغاز شد و علی‌شاه که سپس عادل‌شاه شد و بر او شورید و پس از مرگ نادرشاه، نخستین فرمانروای افشاری گردید، از سیستان و به باری سیستانیان، شورش خویش را ساماندهی کرد. پس از آن، ملوک نیمروز با قدرت نوظهور درّانیان در قندهار و کابل رود در رو شدند و همین امر برای مدتی رابطه ملوک را با پایتخت‌های ایران در مشهد، شیراز و سپس تهران، دچار رکود کرد.

به نظر می‌رسد در دهه‌های نخستین سلطنت قاجاریان و به دلیل درگیری جدی دولت ایران در یورش روسیه به قلمرو ایران در شمال رود ارس، میزان رابطه ملوک نیمروز با دولت مرکزی به پایین‌ترین حد خود رسیده بود. دولت قاجار، عملاً طی این سال‌ها بیشترین توجه خود را به مرزهای غربی و شمالی معطوف کرده بود و با اینکه کوشید تا با اعزام محمد ولی میرزا به خراسان و سرکوبی نادر میرزا افشار، و پس از آن تکاپوهای عباس میرزا، نشان دهد که از امور شرق ایران غافل نیست، با این همه، ثبات مرزهای شرقی ایران در عهد قاجاران تا دوران ناصرالدین شاه، همچنان دستخوش

آشننگی بود و در دوره این پادشاه قاجاری نیز با مداخله انگلستان و روسیه روندی یافت که به زیان جهان ایرانی منجر گردید.

طی همین دوران بود که بازماندگان و آخرین ملوک نیمروز در سیستان، در تکاپوی محلی، بر آن بودند تا از راه ایجاد اتحاد سیاسی و حتی خانوادگی با قدرت‌های مجاور خویش، همچنان در سیستان حکومت کنند و در عهد همین آخرین ملوک بود که در عین حال، آخرین نماینده سنت تاریخ نویسی ملوک نیمروز؛ یعنی، شجره‌الملوک پدیدار شد.

شجره‌الملوک، تاریخ منظوم سیستان از کهن‌ترین روزگاران تا فرمانروایی ملک بهرام خان کیانی در میانه پادشاهی فتحعلی شاه قاجار است. تا چندی پیش، پژوهشگران گمان می‌بردند که نسخه خطی این اثر، به خارج ایران برده شده (احمدی، ۲۵) است. شاید یکی از دلایل چنین اظهار نظری، در دسترس نبودن متن و ناشناخته بودن آن، بوده است. برای نخستین بار، یک مأمور انگلیسی به نام تیت که عضو هیأت بریتانیایی تعیین حدود ایران و افغان بود، از آن یاد و از محتوای آن در پژوهش خویش درباره سیستان استفاده کرد. (نک: ۲ و نیز ۳۵) با کوششها و جستجوهای نگارنده روشن شد که نسخه‌ای از شجره‌الملوک در کتابخانه زنده باد، دکتر اصغر مهدوی، نگهداری می‌شود. (نک: دانش پژوه، و نیز نک منزوی، ۴۲۴۷) همین نسخه، اساس چاپ آن و نیز پژوهش حاضر قرار گرفته است.

شجره‌الملوک؛ بررسی متن

محتوای شجره‌الملوک را براساس دوره‌بندی‌های مرسوم تاریخ سیستان می‌توان بررسی کرد. در این متن، از آغاز آن تا برگ «۲۷-ب»، تاریخ ایران از روزگار پیشدادیان تا انقراض دولت ساسانی آمده است. اما در رویدادهای پس از اسلام، سرایندگان، بلافاصله پس از گزارش سقوط دولت ساسانی که آن را به گونه‌ای سوگوارانه مطرح کرده‌اند، عصر حکومت یعقوب لیث را آغاز می‌کنند. دوره حکومت یعقوب که بنا بر

معمول، آن را شروع دوره حاکمیت صفاریان می‌دانند و نیز سلسله صفاری از برگ «۲۷- ب» تا «۶۶- الف» گزارش شده است. در این بخش، رویدادهای دو شاخه از خاندان صفاری؛ یعنی، خلفیان از نسل ابو جعفر، احمد بن محمد بن خلف، و پسر او به نظم در آمده‌اند. شاخه خلفیان صفاری، معاصر و درگیر با غزنویان و سلجوقیان بودند. به نظر می‌رسد از برگ «۶۶- الف» به بعد، دوره ملوک نیمروز آغاز می‌شود؛ دو شاخه مهم ملوک نیمروز از این برگ به بعد، مورد توجه قرار گرفته‌اند. شاخه یکم ملوک نصری از نسل ابوالفضل نصر بن احمد (ف: ۴۶۵ هـ / ۱۰۷۳ م.) بودند که تا هنگام هجوم مغولان بر سیستان حکومت کردند و گزارش منظوم رویدادهای این دوره از برگ «۶۶- الف» تا برگ «۷۰- الف» ادامه یافته است.

پس از به سر آمدن حکومت ملوک نصری، دوران حکومت ملوک مهربانی آغاز شد: مَلِکِ لَیث، چون شد ز مُلْکِ جهان؛ بزرگ جهان شد مَلِکِ مهربان (شجره‌الملوک، «۷۰- الف»)

دوران ملوک مهربانی که از نسل شمس الدین علی بن مسعود بن خلف بن مهربان بودند، از سال ۶۳۳ تا ۹۱۹ هـ.ق.، یعنی، دوره گسترش تدریجی سلطه مغولان بر شرق ایران تا نخستین سال‌های سلطنت شاه تهماسب یکم صفوی به درازا کشید.

گزارش رویدادهای سیستان، در متن شجره‌الملوک از عهد صفویان به بعد با اشاره به دوره ملک محمود مهربانی و از دوره شاه تهماسب یکم آغاز می‌شود (نک: برگ «۷۶- ب» و در این قسمت نیز، چونان بخش‌های پیشین، سرایندگان، بسیاری از جزئیات را که در منابع کهن، همچون تاریخ سیستان و منابع دوره تیموری، آمده، نیاورده‌اند و حتی به شرایط سیستان در انتقال قدرت از تیموریان به صفویان اشاره نمی‌کنند.

اوضاع ملوک نیمروز را در این کتاب از عهد صفویان به بعد، می‌توان طی سه دوره بزرگ بررسی کرد؛ دوره اول، از منازعه قزلباشان با ملوک، از عهد شاه تهماسب یکم تا روی کار آمدن ملک جلال الدین را در بر می‌گیرد. (نک: برگ «۷۶- ب» تا «۹۵- الف»)

دوره دوم، شامل روزگار استقرار ملک جلال الدین محمود کیانی در سیستان به

بعد تا آخرین سال‌های حکومت شاه سلطان حسین صفوی است. دوره سوم، شامل رویدادهای اواخر عهد صفوی، فرمانروایی ملک محمود سیستانی در خراسان، اوضاع ملوک پس از ملک محمود و شرح و توصیف اوضاع سیاسی سیستان و منازعات داخلی میان ملوک تا عهد ملک بهرام خان کیانی در نیمه‌های سلطنت فتحعلی شاه قاجار است.

گزارش رویدادهای ملوک نیمروز در شجره‌الملوک، از اواخر عهد صفویه به بعد، با حکومت ملک فتح علیخان سیستانی آغاز می‌شود. که طی آن به تحولات سلسله ملوک سیستانی، درگیری میان خاندان ملک محمود سیستانی با ملک اسدالله در سیستان و سرانجام شورش قندهار پرداخته می‌شود.

درباره شورش قندهار، در شجره‌الملوک، روایتی آمده که با تمام روایت‌های موجود درباره چگونگی رفتار ملوک سیستان با دولت صفوی متفاوت است. روایت‌های موجود، معمولاً بر بی‌اعتنایی و حتی همکاری با یورشگران دلالت دارند. اما در شجره‌الملوک آمده است که پس از شورش قندهار، ملوک سیستان بر آن شدند تا به شاه سلطان حسین کمک کنند اما توطئه درباریان اصفهان مانع از آن شد و ملوک سرخورده به سیستان برگشتند و سپس ملک محمود به مشهد رفت و اعلام سلطنت کرد.

در روایت منظوم از این رویداد، البته جزئیات زیادی درباره اوضاع و شرایط سیستان و خراسان تا رسیدن ملک محمود به مشهد، حذف شده است.

اطلاعات عرضه شده درباره اعلام پادشاهی ملک محمود در خراسان و نکابوهای وی و همچنین درگیری پایانی او با نیروهای شاه تهماسب دوم صفوی، به سرکردگی نادر قلی افشار، در متن شجره‌الملوک اهمیت دارند. سرایندهگان متن بر این مطلب تأکید می‌کنند که حتی پس از تسلیم ملک محمودخان به شاه صفوی، تهماسب دوم در اندیشه مدارا و ایجاد روابط دوستانه با او بود اما این امر به سردار سپاه او، طهماسب قلی یا نادرشاه بعدی، گران آمد و همین نگاه مثبت شاه صفوی و پیرامونیان او به وی، نادر را که اینک طهماسب قلی شده بود نگران کرد. بنابراین نزد شاه صفوی از او سعایت کرد و

پس از آن، طی توطئه‌ای، ملک محمود را به خلوت دعوت کردند و او همراه ملک محمد علی خان و ملک اسحاق خان، نزد شاه رفت اما پس از آن، کسی او را ندید؛ (برگ ۱۸-ب)

بنابر روایت مورخان افشاری، ملک محمود در مشهد، شهربندان شد و پس از آنکه دریافت، نمی‌تواند در برابر بورش سپاه صفوی ایستادگی کند به حرم رضوی پناه برد، و سرانجام تسلیم شاه تهماسب دوم و پس از آن با توطئه نادر کشته شد. روایت شجره‌الملوک در این باره نزدیک به روایتی است که در مرآت واردات آمده است. پس از آن اوضاع سیاسی ملوک نيمروز آشفته شد و سرانجام پس از قتل نادرشاه، با درانیان پیوند یافتند.

پس از انتصاب ملک سلیمان به حکومت سیستان و همراهی او با احمدخان درانی به هنگام بورش به مشهد، سران سیستان از در مخالفت با ملک در آمدند. به نظر می‌رسد، بزرگان سیستان از این همراهی او ناخشنود بوده‌اند، در حالی که ملک سلیمان می‌کوشید روابط خویش را باخان درانی حفظ کند و به همین دلیل، احمد خان پس از چندی حکومت جنابد و کاخ را به او داد (نک: «الف»-۱۲۸). این امر، باعث بیرون رفتن ملک از «کشور نیم روز» شد. او در جنابد از سوی ملک محمد حسین خان که شجره‌الملوک می‌گوید، پسر ملک محمود سیستانی بود، مورد استقبال قرار گرفت (نک: «ب»-۱۲۸) و پس از آن حتی حکومت کرمان نیز به او تعلق گرفت (نک: «الف»-۱۲۹). ملک سلیمان برای رفتن به کرمان به سیستان بازگشت، اما:

سجستان زمین، گشت بار دگر پر آشوب از مردم کینه‌ور

«ب»-۱۲۹

از گزارش شجره‌الملوک چنین بر می‌آید که به دلیل مخالفت مردم سیستان با ملک سلیمان، سرنوشت خاندان ملوک کیانی از این پس با قدرت نوظهور درانی پیوند خورده بود. احمد خان در سال ۱۱۸۵ ه.ق. مرد و پس از او، تیمورخان، جانشین او شد (نک: «الف»-۱۵۰) و ملک سلیمان نیز در حکومت سیستان ایفا گردید، اما وی در سال

۱۱۹۴ هـ.ق. مرد و پسروی، ملک ناصرالدین بر جای او نشست. (نک: ۱۵۰۰-الف) در سال ۱۲۰۲ هـ.ق پسری در خاندان او به دنیا آمد که نام وی را سلیمان نهادند؛ این ملک همان است که به ملک سلیمان ثانی شهرت یافته است. بخش اول شجره‌الملوک، سروده صبوری و ناصح، با ذکر حکومت ملک ناصرالدین کیانی در سیستان پایان یافته است (نک: ۱۵۲-الف).

بخش دوم شجره‌الملوک با ذکر حکومت بهرام خان کیانی در سال ۱۲۱۳ هـ.ق. آغاز می‌شود. ملک بهرام خان از شاعری به نام ظهیر خواست تا دنباله رویدادها را از سال ۱۲۰۳ هـ.ق. به بعد، به نظم آورد؛ (نک: ۱۵۴-الف) بنابراین، ظهیر در این بخش، رویدادها را از سال ۱۲۰۶ هـ.ق. به بعد گزارش کرده است.

ملک بهرام خان ابتداء به نیابت از سوی ملک سلیمان ثانی و سپس به طور مستقل ملک نیمروز شد. ملک بهرام خان در دوره حکومت خود و به دلیل ثبات و آرامش قبل از طوفان درگیری‌های منجر به «بازی بزرگ» - که طی آن، مداخله خارجی و بحران داخلی به تجزیه سیستان منتهی شد - دست به اقدامات عمرانی در سیستان زد، از جمله، کوشید تا با لایروبی رودها و انهار که به دلیل آشفتگی چندین ساله، خشک شده بودند، زمینه فعالیت کشاورزی را رونق بخشد.

آخرین بخش شجره‌الملوک، ابیاتی در اندرز ابنای روزگار و توصیه به فرمانروا برای رعیت‌پروری است.

روش و بینش

تاریخ‌نویسی ملوک نیمروز را می‌توان از سویی در چهارچوب تاریخ‌نویسی ایرانی - اسلامی ارزیابی کرد و از سوی دیگر آن را به مثابه کوششی محلی برای ثبت و با احیای مآثر خاندانی و منطقه‌ای کیانیان در نظر گرفت. از این دیدگاه، تاریخ سیستان به عنوان نخستین متن برجای مانده از سنت اولیه ملوک نیمروز، متنی تاریخی است که رویدادهای سیستان و شرق جهان اسلامی در نخستین سده‌های اسلامی در آن انعکاس یافته است.

اما این متن، تنها دوره اسلامی شرق ایران و سیستان را در بر ندارد بلکه در آغاز آن، روایات ملی و اسطوره‌ای مرتبط با سیستان پیش از اسلام نیز گزارش شده است. در تاریخ سیستان، چارچوب روایت، پیرامون موضوع و اشخاص، شکل گرفته است؛ در بخش نخستین آن، سیستان در معنای گسترده جغرافیایی و توصیف عمومی آن مورد بحث قرار گرفته و پس از آن، روایت، جنبه سلسله‌ای با تأکید بر فرمانروایان سیستان، به ویژه یعقوب لیث به بعد، به خود می‌گیرد.

گرچه در نخستین قسمتهای تاریخ سیستان، دوره باستانی و پیش از اسلام سیستان، موضوع گزارش قرار می‌گیرد، اما نویسنده یا نویسندگان آن، پس از این گزارش به ظهور اسلام و بسیار کوتاه به زندگی پیامبر (ص) می‌پردازند (نک: بهار، ۳) بنابراین بدو می‌توان آن را تاریخی اسلامی و منطبق با درک مورخ از روایت اسلامی آفرینش نیز ارزیابی کرد، از سوی دیگر، تاریخ سیستان، تاریخ ایران است؛ از این لحاظ، تاریخ سیستان به زبان فارسی سده‌های نخستین اسلامی تألیف شده و سرشار از واژگان کهن فارسی است و در عین حال محتوای آن نشان دهنده نگاه خاص مورخ به سلسله‌هایی چون خلفای اموی و عباسی است. در تاریخ سیستان، خلفا به مثابه اشخاصی بیگانه و مهاجم و در جستجوی منافع خویش معرفی شده‌اند؛ پس از خلفا، همین دیدگاه درباره حاکمان ترک نیز ادامه می‌یابد. سومین ویژگی تاریخ سیستان، جنبه پهلوانی آن است که در آن به ویژگیهای جنگی و نیروی خارق‌العاده قهرمانان اهمیت داده می‌شود. (Gold,) اشاره‌های مؤلف به اوضاع مذهبی و اجتماعی گرچه در متن دیده می‌شود، اما حجم عمده آگاهیهای آن، پیرامون امور سیاسی و سلسله‌ای و نبردها است. آخرین ویژگی تاریخ سیستان نیز این است که بردست نویسنده‌ای سیستانی فراهم آمده و در آن دلبستگی ژرف نویسنده به موطن خویش آشکار می‌شود.

ملک شاه حسین سیستانی در احیاء الملوک از الگوی تاریخ سیستان پیروی کرده است. هر چهار ویژگی بر شمرده برای تاریخ سیستان، در تألیف او نیز دیده می‌شود؛ تفاوت جدی در میان دو متن، آشکارتر شدن دیدگاههای شیعی مؤلف در ضمن روایت

او است. با اینکه تاريخ سيستان در دوران پيش از رشمی شدن تشيع در ايران، نوشته شده، اما هيچ جنبه غير شيعی در محتوای آن به چشم نمی خورد بلکه در آن، نوعی گرايش به شيعيان نيز ديده می شود. احیاء الملوك در دوران اوج استقرار تشيع در ايران نوشته شد و از اين رو، ملوك نيمروز و نویسنده آن که خود عضوی از خاندان سلطنتی سيستان بود، به مثابه پشتيبانان تشيع و مؤمنانی معرفی می شوند که دل در ولای خاندان پيامبر دارند. (ملک شاه حسين، ۲۷۵۰) آنچه احیاء الملوك را از تاريخ سيستان متمایز می کند، چارچوبه ای است که ملک شاه حسين برای بخش صفویان به بعد انتخاب کرده است؛ روش او در اين قسمت، ترکیبی از روايت رویدادهای مربوط به سيستان و ملوك نيمروز، گزارش رویدادهای سلسله ای صفوی و در پایان، گنجاندن شرح حال خود نگاشته است که چنین رویه ای در تاريخ سيستان ديده نمی شود.

شجره الملوك گرچه از دیدگاه موضوعی، همانند تاريخ سيستان و احیاء الملوك است، اما از نظر بیان با آنها تفاوت دارد؛ در اين کتاب، تاريخ ملوك نيمروز در قالب مثنوی حماسی و بنابراین به شیوه ای منظوم، گزارش شده است. به نظر می رسد الگوی سرایندهگان شجره الملوك، دو متن پيشین بوده است. با اين همه آنان به جای گزارش منثور تاريخ سلسله ای ملوك سيستان، از قالب نظم بهره برده اند که می تواند نشان دهنده تمایل آنان به سبک و روش شاهنامه فردوسی باشد. تأثیر شاهنامه فردوسی هم در قالب روايت و هم در بیان واژه های پارسی در شجره الملوك ديده می شود اما سرایندهگان، تنها بدین، بسنده نکرده و شیوه مرسوم زبان فارسی معاصر خویش را که مخلوطی از کلمات فارسی با عربی بوده است در پيش گرفته اند.

در یک نگاه فراگیر، سه متن یاد شده، مکمل یکدیگر به شمار می روند؛ تاريخ سيستان، گزارش تحولات تاريخی سيستان از دوران باستان تا عهد ايلخانان را در بردارد. نویسنده احیاء الملوك ضمن رونویسی گزینشی از همین متن، رویدادهای مربوط به ملوك نيمروز را تا سال ۱۰۲۷ ه.ق. ادامه داده است و در عين حال با افزودن شرح حال خویش، به جزئیات گرانهایی از شرایط سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی

سیستان مخصوصاً در عهد صفویّه اشاره کرده است. سزایندگان شجره‌الملوک نیز در گزارش رویدادهای سیستان تا عهد ملک شاه حسین سیستانی، از کتاب احیاء‌الملوک بهره برده‌اند، اما در گزارش رویدادهای پس از این دوران تا هنگام فرمانروایی ملک بهرام کیانی، عمدتاً از روایات محلی و در وقایع معاصر، بیشتر از مشاهدات خویش و یا دیگر فعالان عرصه سیاسی این عصر و شاید از روایات نقل شده توسط خود آخرین ملوک نیمروز استفاده کرده‌اند. بنابراین، سه متن یاد شده، به ترتیب، سالشمارانه، دربردارنده تاریخ سیستان و ملوک نیمروز از عهد باستان تا نیمه‌های نخستین فرمانروایی فتحعلی شاه قاجار هستند.

در هر سه متن یاد شده، استفاده از قالب و الگوی گزارش وقایع نگارانه و بیان حماسی، بهره بردن از منابع پیشین، به ویژه، منابع گمشده و نوشته‌های اعضای خاندان ملوک نیمروز، مشخصه‌های عمده روش گزارش به شمار می‌روند. تنها استثنا در این زمینه، شجره‌الملوک است که سزایندگان آن، شاعران و ادیبان دربار ملوک بوده‌اند. در این متون دل‌بستگی‌های ایران باستانی، تأکید بر نظریه استمرار سنت سیاسی ملوک نیمروز در دوران پس از اسلام و گنجاندن فرمانروایی ملوک سیستان در چهارچوبه گسترده‌تر فرمانروایی ایرانی به چشم می‌خورد.

منابع:

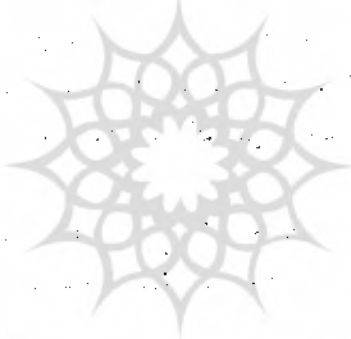
- ۱- احمدی، حسن (مترجم)، جغرافیای تاریخی سیستان، سفر با سفرنامه‌ها، چاپ یکم، ناشر، مؤلف، تهران، ۱۳۷۸.
- ۲- استرآبادی، سید حسن بن مرتضی حسینی، از شیخ صفی تا شاه صفی، از تاریخ سلطانی، به کوشش احسان اشراقی، چاپ دوم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۶.
- ۳- بهار، محمد تقی ملک الشعراء، (مصحح) تاریخ سیستان، چاپ دوم، کلاله خاور، تهران، ۱۳۶۶.
- ۴- تیت، جی. پی.، سیستان، به اهتمام غلامعلی رئیس‌الذکرین، جلد ۲، چاپ یکم، اداره کل ارشاد اسلامی سیستان و بلوچستان، مشهد، ۱۳۶۲.

- ۵- دانش پژوه، محمد تقی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه خصوصی دکتر اصغر مهدوی؛ نسخه‌های خطی، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- ۶- دهمرده، برات، ملوک سیستان، بررسی اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سیستان در فاصله سالهای ۱۱۴۹-۳۹۳ ه.ق. / ۱۷۳۶-۱۰۰۳ م. پایان نامه دکتری، گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال تحصیلی ۸۰-۱۳۷۹.
- ۷- سجادی، صادق، «بهار و تاریخ سیستان» در ارج نامه ملک الشعراء بهار، به کوشش علی میرانصاری، چاپ یکم، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۵.
- ۸- سیستانی، ملک شاه حسین، احياء الملوك، به کوشش منوچهر ستوده، چاپ یکم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴.
- ۹- طهرانی، محمد شفیع، مرآت واردات، تاریخ سقوط صفویان، پیامدهای آن و فرمانروایی ملک محمود سیستانی، به کوشش منصور صفت گل، چاپ یکم، مرکز نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۳.
- ۱۰- ظهیر، ناصح و صبوری، شجرة الملوك، نسخه خطی کتابخانه دکتر اصغر مهدوی، شماره ۷۴۱۱، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.
- ۱۱- عبدی بیگ شیرازی، تکملة الاخبار (تاریخ صفویه از آغاز تا ۹۷۸ هجری قمری)، به کوشش عبدالحسین نوایی، چاپ یکم، نشر نی، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۲- غفاری قزوینی، قاضی احمد، تاریخ جهان آرا، چاپ یکم، انتشارات حافظ، تهران، ۱۳۴۳.
- ۱۳- قمی، قاضی احمد، خلاصة التواریخ، جلد یکم، به کوشش احسان اشراقی، چاپ یکم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
- ۱۴- گیوناشویلی، جمشید، «نسخه خطی تاریخ سیستان موجود در تبلیسی» در ارج نامه ملک الشعراء بهار، به کوشش علی میرانصاری، چاپ یکم، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۵.
- ۱۵- منجم، ملاجلال، تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال منجم، به کوشش سیف الله وحیدنیا، چاپ یکم، انتشارات وحید، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۶- منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، جلد ششم، چاپ اول، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، تهران، ۱۳۵۳.

۱۷- منهاج سراج، طبقات ناصری یا تاریخ اسلام و ایران، به کوشش عبدالحی حبیبی، چاپ یکم، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.

18- Bosworth, C.E., The History of The Sffarids of Sistan and The Maliks of Nimruz. Mazda Publishers, Costa Mesa, California and NewYork, 1994.

19- Gold, Milton (Translator). The Tarikh - e Sistan, Roma, Istituto Italiano Per IL Medio Ed Estremo Oriente, 1976.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی